

واکاوی مفهومی معنویت و مسئله معنا

علی مصباح^۱

چکیده

معنویت یک گم‌شده انسانی در پهنه گیتی است که زمان و مکان نمی‌شناسد. واژه معنویت و مشتقات آن گرچه در منابع اصیل اسلامی به کار نرفته است، ولی در ادبیات مسلمانان، هم در زبان عربی و هم در زبان فارسی، رواج یافته است. آن‌گونه که کاربرد این واژه نشان داده است، این واژه با «معنا» در ارتباط است، کما این که ریشه لغوی معنویت همین امر را تأیید می‌کند. معنا به موقعیتی اشاره دارد که دست کم شامل دو لایه باشد: یکی ظاهر که حکایت‌گر است و دیگری باطن که محکی است. همه نظریات دانشمندان با وجود تفاوت‌ها در دو نکته با یکدیگر اشتراک دارند: معنا چیزی است که در باطن یک بیان یا عمل نهفته است و باید کشف گردد، و دیگر آن که معنا به نوعی با نظام اعتقادی و اهداف یک عمل خاص ارتباط دارد. اسلام چشم‌اندازی جامع از هستی ارائه می‌کند. رابطه ظاهر جهان با باطن آن، رابطه‌ای معنایی است به گونه‌ای که جهان آشکار، جلوه‌ای از باطن جهان و حاکی از معنایی است که در باطن آن مخفی شده است.

واژگان کلیدی

دین، سلامت معنوی، مسئله معنا، معنویت

۱. دکترای فلسفه دین و دانشیار مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، قم، ایران (نویسنده‌ی مسؤول)
Email: a-mesbah@qabas.net

واکاوی مفهومی معنویت و مسئله معنا

با وجود نظریه پردازی‌های جامعه‌شناسان مشهوری چون ماکس وبر، که مدرنیته را گشاینده همه رازها (Disenchantment) می‌دانستند که معنویت را یکجا به فراموشی می‌سپارد، و جامعه مدرن را «قفسی آهنین» می‌نامیدند که از معنا و آزادی تهی گشته است، متفکران اجتماعی در دهه‌های اخیر به نتیجه‌ای عکس رسیده‌اند. آشپس نندی از جمله صاحب‌نظرانی است که معتقد است معنویت دینی «به مثابه تنها نقطه امید برای تحول مثبت اجتماعی و نیز برای پاسداری از ارزش‌های واقعاً مهم» در حال مطرح شدن و سربرآوردن است (نندی ۱۹۹۸م، صص ۳۲۶-۳۲۷).

امروزه طیفی وسیع از تعریف‌ها برای واژه معنویت وجود دارد؛ از عالی‌ترین رابطه انسانی تا جستجوی یک معنای وجودی، تا بعد متعالی انسان تا «نظرات و رفتارهای شخصی که حس تعلق به یک بعد متعالی یا چیزی فراتر از خود را بیان می‌کند». برخی نویسندگان پایه‌های زیستی و ژنتیکی برای معنویت قائل شده‌اند و برخی دیگر معنویت را صرفاً به احساسی فرو کاسته‌اند که نتیجه واقع شدن در کوران حوادث و چالش‌های بزرگ زندگی و برملا سازنده محدودیت‌های انسان است.

معنویت و مسئله معنا

معنویت یک گم‌شده و خواسته انسانی در پهنه گیتی است که زمان و مکان نمی‌شناسد. هنگامی که از متنی معنادار سخن می‌گوییم، به متنی اشاره می‌کنیم که کلمات و عباراتش به حقایقی در جهان عینی و خارجی یا حقایق ذهنی در روان نویسنده اشاره داشته باشد. اگر مکتوبی از عهده چنین ارتباطی برنیاید به عنوان «بی‌معنا» تلقی خواهد شد. علت این امر آن است که هرگونه بیانی ابرازی است

برای دلالت بر حقیقتی اساسی‌تر که مدلول آن به حساب می‌آید. اگر کسی درصدد بیان حقیقتی نباشد، زحمت سخن گفتن یا نوشتن به خود نمی‌دهد. شبیه همین رابطه میان یک عمل و معنای آن وجود دارد. در علوم اجتماعی، سخن از رفتار معنادار است و مقصود از آن عملی است که برای رسیدن به مقصود و هدفی از فاعل سر می‌زند؛ به گونه‌ای که اگر چنین هدفی در کار نبود، عمل بی‌معنا و احمقانه تلقی می‌شد.

این در حالی است که برخی متفکران مادی‌گرا معنویت را امری ظاهری فرض و در سطح مظاهر محسوس خلاصه کرده‌اند. ایشان وقتی از معنویت سخن می‌گویند تنها چیزی که از آن فهم می‌کنند احساسات ملموسی چون امید، آرامش و نشاط است. به همین دلیل است که توصیه آنان برای دستیابی به معنویت و سلامت معنوی آن است که فرد به فعالیت‌های هنری، ورزش، تکنیک‌های تمدد اعصاب و تمرکز بپردازد. این افراد اگر هم سخنی از دین به میان می‌آورند در حد یک ابزار برای آرامش به آن می‌نگرند و گاه تصریح می‌کنند که عقاید، ارزش‌ها و مناسک دینی صرفاً از آن جهت مفیدند که در رفع مشکلات جسمی یا روانی موثرند یا از ابتلای به آنها جلوگیری می‌کنند. هرچند ممکن است خرافاتی یا از اصل دروغ باشند. مشکل چنین رویکردی آن است که از پرداختن به اصل مسئله و ریشه معنویت عاجز است. این توصیه‌ها تنها ممکن است برخی از عوارض جانبی زندگی بی‌معنا را کاهش دهد و درد و رنج ناشی از آن را به ضمیر ناخودآگاه فرد منتقل ساخته، وی را دچار خوش‌بینی و نشاط موقت سازد، ولی از پاسخگویی به عطش انسانی برای معنای غایی زندگی ناتوان است.

دیگرانی هستند که آنها هم در جستجوی معنویت‌اند، ولی این جستجو را درون مرزهای تنگ جهان مادی محدود کرده‌اند. برخی از نویسندگان که درباره

«معنویت طبیعی» قلم می‌زنند، پیشنهاد می‌کنند که یک هدف مادی یا حتی یک هدف خیالی و موهوم هم ممکن است برای کسب معنویت طبیعی کفایت کند. البته ممکن است با تعیین اهداف مادی برای رفتارهای خود، برای مدتی معین و تا زمان رسیدن به آن اهداف به بعضی اعمال خود معنا ببخشیم و به این وسیله رفتارهای معنادار را از رفتارهای بی‌هدف و بی‌معنا متمایز سازیم، ولی باید توجه داشته باشیم که چنین اهدافی قادر نخواهند بود معنای زندگی را به‌طور کلی تعیین کنند، همان‌گونه که نمی‌توانند احساس خلاء و بی‌هویتی را از زندگی افراد بزدایند. اما معانی و اهداف موهوم به هیچ‌وجه کمکی به انسان نمی‌کنند و توصیه پناه بردن به چنین سرپناهی سست و لرزان، بدترین پیشنهاد برای فرار از توفان سهمگین بی‌معنایی است که زندگی بشر را در معرض نابودی قرار داده است. چنین معنای موهومی تنها تا زمانی مفید از بی‌پایه بودن آن تأثیرش را از دست می‌دهد و احساس پوچی و حتی فریب‌خوردگی جای آن را می‌گیرد. به‌یعلوه، توصیه به استفاده از معنای بی‌معنا و خیالی، حرکتی قهقرایی و بازگشت به دوران رواج خرافات و سحر و جادو است و از مبانی عمل‌گرایی محض سرچشمه می‌گیرد.

واژه معنویت و مشتقات آن گرچه در منابع اصیل اسلامی (قرآن کریم و سنت پیامبر و ائمه صلوات الله علیهم اجمعین) به کار نرفته است، ولی در ادبیات مسلمانان، هم در زبان عربی و هم در زبان فارسی، رواج یافته است. به نظر می‌رسد این واژه ابتدا در زبان‌های اروپایی و در بستر مفهومی مسیحی به شکل Spirituality به کار رفته باشد. آن‌گونه که کاربرد این واژه نشان داده است، این واژه با «معنا» در ارتباط است، کما این که ریشه لغوی معنویت (که از ریشه معناست) همین امر را تأیید می‌کند. معنا به موقعیتی اشاره دارد که دست کم

شامل دو لایه باشد: یکی ظاهر که حکایت‌گر است و دیگری باطن که محکمی است.

برخی از فیلسوفان و دانشمندان علوم اجتماعی معنای رفتارها را در واقعیت‌های عینی جستجو می‌کنند. به عنوان مثال، مارکس معتقد بود: «منطق عینی نهادهای اجتماعی پویا» تعیین‌کننده معنای رفتارهای اجتماعی‌اند، که بدون اطلاع عامل‌های اجتماعی و به جای آنها تصمیم می‌گیرند و عمل آنان را هدایت می‌کنند (گرث و میلز، ۱۹۵۸م، ص ۵۸). از سوی دیگر، پیتر وینچ اعتبارات اجتماعی، و نه انگیزه‌های فردی، را عامل اصلی در تعیین معنای حرکات بدنی می‌داند که آنها را از حرکاتی ساده به اعمالی معنادار تبدیل می‌کند (پرت، ۱۹۸۹م، ص ۴۵). از سوی دیگر تلقی ماکس وبر از معنای رفتار برخلاف چنین برداشت‌های عینی است. وی قصد و نیت فاعل را ملاک می‌داند و می‌نویسد: «ما ... هنگامی می‌فهمیم شخص دارد چه می‌کند که [بدانیم] قصد دارد با توجه به وضع موجود با انتخاب وسیله‌ای مناسب، به هدفی مشخص دست یابد» (وبر، ۱۹۷۸م، ص ۵). وبر به این شکل، معنای ذهنی را به نظام اعتقادی - ارزشی شخص و نیت و انگیزه و هدف غایی وی ارتباط می‌دهد؛ هدفی که فاعل عمل خویش را آگاهانه به سوی آن سوق می‌دهد. همه نظریات بالا با وجود تفاوت‌هایی که تا حد تضاد پیش رفته‌اند، در دو نکته با یکدیگر اشتراک دارند: یکی این که معنا چیزی است که در باطن یک بیان یا عمل نهفته است و باید کشف گردد، و دیگر آن که معنا به نوعی با نظام اعتقادی و اهداف یک عمل خاص ارتباط دارد.

اسلام چشم‌اندازی جامع و چندبعدی از هستی ارائه می‌کند. رابطه ظاهر جهان با باطن آن، رابطه‌ای معنایی است به گونه‌ای که جهان آشکار، جلوه‌ای از باطن جهان و حاکی از معنایی است که در باطن آن مخفی شده است، و شاید به همین اعتبار،

موجودات جهان در تعبیر قرآنی، «آیه» و «نشانه» نامیده شده‌اند. علامه طباطبایی اساس سیر باطنی و حیات معنوی را پذیرش اصالت عالم معنی می‌داند؛ عالمی که شامل کمالات باطنی و مقامات معنوی به عنوان «واقعیت‌های حقیقی بیرون از واقعیت طبیعت و جهان ماده است» (طباطبایی ۱۳۵۴ش، صص ۵۱-۵۲). آیت‌الله مصباح ریشه توجه به فضایل معنوی و کمالات روحی را در دین و تعالیم وحیانی می‌داند (مصباح ۱۳۸۷ش، ص ۱۲۱)، و شهید مطهری رابطه این جهان و زندگی انسان با معنایشان را به رابطه پوسته و مغز تشبیه می‌کند: «اسلام معنی را در ماده، باطن را در ظاهر، آخرت را در دنیا و بالاخره مغز را در پوست و هسته را در پوسته نگهداری می‌کند» (مطهری ۱۳۷۴ش، ص ۳۱).

برای برخورداری از معنویت و زندگی معنادار، اولین شرط آن است که فرد همه اعمالش در زندگی را در راستای هدفی واحد که مطلوبیت ذاتی دارد تنظیم کند. در اسلام، خداوند متعال به مثابه منبع و سرچشمه وجود و همه کمالات معرفی شده است، و نزدیک شدن به او هدف اصلی آفرینش انسان شمرده شده است. به همین دلیل، هدف غایی از فعالیت و سلوک انسانی و عالی‌ترین کمال انسانی بالاترین نقطه ممکن در مراتب قرب به اوست. بنابراین، شناختن خدا اولین گام در مسیر چنین زندگی معنادار و نخستین حرکت در جهت حیات معنوی است.

معنویت، معنا و دین

بینش ما نسبت به جهان و درک ما از حقیقت هستی در تعیین هدف، راهبرد، خط مشی و نوع رفتارمان در زندگی منعکس می‌شود. همان‌گونه که جان هیک (فیلسوف دین انگلیسی) اذعان دارد، معنای زندگی برای هر شخص مبتنی بر شناخت او از ماهیت هستی و جایگاه انسان و زندگی او در جهان است. معنای

یک عمل انسان به هدفی بستگی دارد که شخص آگاهانه آن را انتخاب کرده باشد. چنین عملی به ناچار باید عملی اختیاری باشد تا انتخاب انسان در آن جایگاهی داشته باشد. به این ترتیب، با انتخاب هدف و مقصدی برای رسیدن و انتخاب عملی که به آن هدف منجر می‌شود، شخص عملی معنادار انجام داده است. فقدان هر یک از این دو عنصر موجب می‌شود عمل به رفتاری بی‌معنا و پوچ تبدیل گردد. ولی این عناصر به معناداری تنها یک عمل مربوط می‌شوند، و شرط کافی برای داشتن و معناداری یک عمل، «معنویت» را تأمین نمی‌کند، چراکه معنویت به معنای معناداری کل زندگی است و نه تنها بخشی از آن، آن هم برای یک نفر.

برای برخورداری از معنویت و زندگی معنادار، اولین شرط آن است که فرد همه اعمالش در زندگی را در راستای هدفی واحد تنظیم کند، به گونه‌ای که فقط یک هدف غایی برای او مطرح باشد و مطلوبیت دیگر اهداف، مطلوبیتی غیري بوده، تنها به عنوان اهدافی متوسط مقدماتی که وی را برای رسیدن به هدف غایی کمک می‌رسانند، مورد توجه و اراده وی قرار گیرند؛ یعنی سلسله مراتبی از اهداف طولی وجود داشته باشند که مطلوبیت هر مرتبه، از مطلوبیت مراتب بالاتر به دست آمده باشد تا به هدف غایی برسد که مطلوبیت ذاتی دارد. در صورتی که این سلسله اهداف به چنین مطلوبی ذاتی منتهی نشود، هرگز معنایی زاده نخواهد شد و معنویت تحقق نخواهد یافت. معنویت‌هایی که براساس خواسته‌ها و مطلوب‌های متوسط (و دنیوی) بنا می‌شوند، کاخ‌هایی پوشالی‌اند که بر بنیانی سست استوار شده‌اند و نقشی را می‌مانند که بر آب زده می‌شوند و با وزش بادی از بین می‌روند. به همین دلیل، انتخاب هر هدفی به عنوان هدف غایی نیز به معناداری زندگی منجر نمی‌شود، بلکه تنها هدفی از ظرفیت معنادار کردن حیات برخوردار است که

بالاترین استعداد انسان برای پیش رفتن در مراتب هستی و عالی‌ترین مراتب کمال انسانی ممکن را نشان دهد. در غیر این صورت، اهداف مورد نظر همچون پلکانی که تنها تا میانه آسمان بالا می‌روند، به ناکجاآباد منتهی می‌شوند و دیر یا زود انسان را در فضای نامطمئن رها کرده، وی را بدون پشتوانه‌ای که بتواند به آن تکیه کند یا دستگیره‌ای که به آن چنگ زند، سرگردان می‌سازند و نهایتاً به سقوط او در ظلمت پوچی می‌انجامند.

در ادبیات قرآنی و دیگر متون دینی اسلام، خداوند متعال به مثابه منبع و سرچشمه وجود و همه کمالات معرفی شده است و نزدیک شدن به او هدف اصلی آفرینش انسان شمرده شده است. به همین دلیل، هدف غایی از حرکت، تلاش، فعالیت و سلوک انسانی و عالی‌ترین کمال انسانی نیز بالاترین نقطه ممکن در مراتب قرب به اوست. از این رو خداوند نقطه آغاز وجود انسان شمرده شده است، همانطور که قله انجام او نیز هم اوست:

– إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ. (ما از خداییم و به سوی او باز می‌گردیم).
 – هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ... لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ. (اول و آخر و ظاهر و باطن اوست و او به هر چیزی داناست ... فرمانروایی [مطلق] آسمان‌ها و زمین از آن اوست و [جمله] کارها به سوی خدا باز گردانیده می‌شود).

در مقابل، اگر این هدف شناخته نشود، یا نادیده گرفته شود، زندگی انسان دچار سردرگمی، اضطراب و پوچی خواهد شد:

– وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ. (و هر کس به خدا شرک ورزد چنان است که گویی از آسمان فرو افتاده و مرغان [شکاری] او را می‌ربایند یا باد او را به جایی دوردست می‌افکند).

– وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى. (و هر کس از یاد من روی بگرداند زندگی سختی خواهد داشت و او را روز قیامت نابینا محسوس می‌کنیم).

– وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَفَّاهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ. أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ. (و کسانی که کفر ورزیدند کارهایشان چون سرابی در زمینی هموار است که تشنه آن را آب می‌پندارد ولی چون بدان رسد چیزی نیابد و خدا را نزد خویش یابد و حسابش را تمام به او دهد و خدا روزشمار است. یا [کارهایشان] مانند ظلماتی در دریایی ژرف است که آن را موج پوشانده [و] بر فراز آن موجی [دیگر] است [و] بالای آن ابری تیره است؛ ظلمت‌هایی که بعضی بر روی بعضی قرار گرفته است؛ هرگاه [غرقه] دستش را بیرون آورد به زحمت آن را می‌بیند! و خدا به هر کس نوری نداده باشد او را هیچ نوری نخواهد بود).

هدفی که فرد در زندگی برای خویش انتخاب می‌کند تنها و تنها در صورتی هدفی واقعی و پاینده خواهد بود که از یک سو، با موقعیت کنونی انسان در هستی سازگار باشد و از سوی دیگر به همان کمال غایی منجر شود که انسان برای رسیدن به آن آفریده شده است. وقتی از معنویت سخن می‌گوییم، مرادمان دقیقاً همین معناست: جستجوی چنین معنایی در زندگی، یافتن آن و آرامش، لذت و نشاط ناشی از آن (نه آن‌گونه که برخی معنویت‌گرایان پنداشته‌اند، هر آرامش و لذت و نشاطی را معنویت بنامیم).

زندگی معنوی مستلزم وجود بعدی معنوی در جهان و لایه‌ای باطنی در حیات انسانی است، همان‌گونه که علامه طباطبایی می‌نویسد:

... «سیر باطنی و حیات معنوی» روی این اساس استوار است که کمالات باطنی و مقامات معنوی انسان، یک رشته واقعیت‌های حقیقی بیرون از واقعیت طبیعت و جهان ماده است و «عالم باطن» که موطن حیات معنوی است، جهانی است بسیار اصیل‌تر و واقعیت‌دارتر و پهناتر از جهان «ماده و حس».

مقامات معنوی واقعیت‌ها و موقعیت‌های حیاتی اصیلی برای انسان هستند و هرگز از قبیل مفاهیم تشریفی و مقامات و مناسب و عناوین وضعی و قراردادی اجتماعی نیستند. ... رابطه میان اعمال و افعال انسانی و میان حالات و ملکاتی که در نفس او به وجود می‌آورند، همچنین رابطه میان این حالات و ملکات، و میان مقامات و مدارج باطنی که انسان سیر می‌کند، و همچنین خود این مقامات و مراحل باطنی و عالمی که این مراحل را دربر دارد، همه از قبیل موجودات اصیل و واقعی و بیرون از سلطه و حکومت ماده و طبیعت می‌باشند. خلاصه حیات معنوی و معادشناسی (به هر شکل می‌خواهد باشد) براساس اصالت عالم معنی استوار است. همچنین شهید مطهری بر این باور است که انسان دارای نفسی با ابعاد مختلف است: یک بعد آن نفس حیوانی است که با نیازها و لذت‌های مادی در ارتباط است، و بعد دیگر او نفس انسانی است که با نیازها و لذت‌های عالی مربوط می‌شود. بنابراین بسنده کردن به بعد مادی و حیوانی و نادیده انگاشتن بعد حقیقی و عالی انسان و جهان موجب می‌شود تا معرفت و محبت انسان به جهان مادی و دنیای موقت معطوف گردد و در نتیجه، زندگی او از معنا و معنویت تهی گردد. پوچ‌گرایی و فقدان معنویت ریشه همه آلام و رنج‌ها و سرچشمه همه کج‌روی‌های فردی و اجتماعی است. امام جعفر (ع) چه زیبا از این حقیقت تعبیر فرموده است که: «رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ حُبُّ الدُّنْيَا» (سرچشمه همه خطاها، محبت دنیا است).

براساس آنچه گذشت، هر شخص با حقیقت هستی و انسان آشنا تر شود، درکی روشن تر و شفاف تر از معنای هستی و حیات انسانی به دست می آورد. چنین معرفتی را باید از منابعی انتظار داشت که به این حقایق دسترسی بی واسطه داشته، از خطا و نقص مبرا باشند. دین حق (یعنی آموزه های نابی که از منابع اصیل الهی و بدون تحریف به دست ما رسیده است) یکی از منابع - اگر نگوییم تنها منبع - اصلی و اصیلی است که ژرف ترین معارف را درباره واقعیت هستی و انسان و هدف غایی و معنای آنها در اختیار بشر قرار می دهد. آیت... مصباح در این باره می نویسد: تقریباً مسلم است که اصل مسئله توجه به فضایل معنوی و کمالات روحی چیزی است که ریشه در دین و تعالیم و حیانی دارد و از اثرات آن محسوب می شود؛ به ویژه براساس اعتقادات ما که ظهور اولین بشر بر روی کره زمین (حضرت آدم (ع) را با ظهور اولین دین الهی همراه و همزمان می دانیم.

و
ن

دین یعنی همان دستورالعمل جامع و راهنمای کاملی که از یک سو هدف را نشان می دهد و از دیگر سو، راه رسیدن به آن را به انسان می آموزد و در پیچ و خم هایی که شناخت آنها از دسترس ابزارهای همگانی فهم (عقل، تجربه و شهود) به دور است، دستگیر انسان است. از این رو، تشخیص هدف غایی واقعی در حیات انسانی و نیز تعیین اهداف متوسط که مسیر رسیدن به هدف غایی را نشان می دهند تنها از راه شناخت و تبعیت از دین حق امکان پذیر است و این حقیقت رابطه تنگاتنگ میان دین و معنویت را نشان می دهد.

رابطه میان معنویت و دین چنان عمیق است که روان شناسان دین به طور سنتی این دو را یک چیز به حساب آورده اند. البته این موضوع نیز مانند دیگر مسائلی که به تعریف مفاهیم مربوط می شود، مورد اتفاق همه نویسندگان نیست. برخی مانند پارگمنت، دین را مفهومی گسترده تر از معنویت و مشتمل بر آن دانسته اند،

در حالی که ریچاردز و برگین دین را زیرمجموعه معنویت شمرده‌اند. عده‌ای نیز همچون گریفین دین را از ارکان معنویت دانسته‌اند که دین ممکن است جزیی از آن باشد یا نباشد و فقدان دین در عناصر معنویت را مضر به حال آن نمی‌دانند. چنین اختلافاتی به تعاریف هر یک از این نویسندگان از دین و معنویت مربوط می‌شود که باید به دقت مد نظر قرار گیرد.

از موضوعات مهم در این رابطه آن است که هم دین و هم معنویت، پدیده‌هایی چندلایه و چندبعدی هستند. برخی از این لایه‌ها که سطحی‌تر و آشکارترند به آسانی قابل تشخیص‌اند، در حالی که لایه‌های عمیق‌تر و پنهان‌تر در دسترس همگان قرار نمی‌گیرند و کشف آنها نیازمند مقدمات و تلاش‌های بیشتری است. هرچه این ابعاد ژرف‌تر می‌شوند، مخفی‌تر می‌گردند و مشکل‌تر می‌توان آنها را یافت و حتی ممکن است نادیده گرفته شوند. معنا امری است با لایه‌های مختلف و فهم هر لایه‌ای نشانگر مرتبه وجودی و معرفتی شخصی است که آن را درک می‌کند. هرچه فرد در درجات کمال انسانی بالاتر رفته باشد، بر توانایی‌های شناختی او افزوده شده و لایه‌هایی عمیق‌تر از معانی را درک خواهد کرد. از طرف دیگر، هر مرحله از مراحل کمال انسانی مستلزم نیازها، دغدغه‌ها و لذت‌های خاص خود است که در عین حال، نیازها و لذت‌های مراحل پایین‌تر را در بر دارد و کسب لذت‌های بالاتر به ارضای نیازها و کسب لذت‌های پست‌تر نیز می‌انجامد. ادیان الهی (در شکل اصلیشان)، از جمله اسلام، چشم‌اندازی جامع و چندبعدی از هستی در برابر دیدگان عقل ما می‌گشایند. در این تصویر چندلایه، جهان مادی تنها بخش کوچک از واقعیت بوده، بخش عمده و اصلی هستی از حواس ظاهری غایب است و به اصطلاح، به «عالم غیب» تعلق دارد. رابطه ظاهر جهان با باطن آن، رابطه‌ای معنایی است به گونه‌ای که جهان آشکار، جلوه‌ای از باطن جهان و

حاکی از معنایی است که در باطن آن مخفی شده است، همان‌طور که معنای یک متن پشت نقاب الفاظ و عبارات آن مخفی است و واژه‌ها راهی برای فهم و دریچه‌ای برای کشف آنها می‌گشایند. جهان محسوس را می‌توان به مثابه متنی دانست که به معنای مخفی هستی رهنمون می‌شود و بر آن دلالت می‌کند و شاید به همین اعتبار، موجودات جهان در تعبیر قرآنی، «آیه» و «نشانه» نامیده شده‌اند. با تأمل در کلمات و آیات جهان می‌توان به معنای آن دست یافت.

شهید مطهری این رابطه را از زاویه‌ای دیگر کاویده است. وی رابطه این جهان و زندگی انسان با معنایشان را به رابطه پوسته و مغز تشبیه می‌کند. همان‌گونه که مغز غلات درون پوسته آنها مخفی، و در عین حال به وسیله آن حفاظت می‌شود، واقعیت باطنی هستی نیز به وسیله ظاهر آن پوشانیده و پاسداری می‌گردد. وی در تعبیری رساتر، آخرت و جهان پس از مرگ را معنای واقعی زندگی در این جهان معرفی می‌کند و معتقد است تنها ادیان حقیقی پرده از این رابطه برمی‌دارند و حقیقت هستی و مغزای حیات انسانی را آشکار می‌کنند: «اسلام معنی را در ماده، باطن را در ظاهر، آخرت را در دنیا و بالاخره مغز را در پوست و هسته را در پوسته نگهداری می‌کند.»

معنویت، معنا و عرفان

در چارچوب جهان‌بینی دینی، هستی از یک منبع سرچشمه می‌گیرد که همان خداوند است و سرانجام نیز به سوی او باز می‌گردد؛ «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ». جهان مادی و زندگی انسان در این جهان از هدف معنای مخفی در پس این جهان حکایت می‌کنند. آن‌گونه که در حدیث قدسی آمده است: خداوند جهان را به عنوان مقدمه‌ای برای آفرینش و تکامل انسان آفرید و انسان را برای

حرکت تکاملی به سوی کمال حقیقی انسانی (که همان قرن به خداوند است) خلق کرده است: «خلقت الأشياء لأجلک و خلقتک لأجلي». شناختن خدا اولین گام در مسیر چنین زندگی معنادار و نخستین حرکت در جهت حیات معنوی است. از آنجا که شناخت خداوند تدریجی و دارای مراتب مختلف است، هرچه این معرفت عمیق‌تر شود، معنای زندگی نیز کامل‌تر و روشن‌تر درک می‌شود. دانستن همیشه با علم به ندانستن همراه است. همراه با معرفت به خداوند، از این حقیقت آگاه می‌شویم که حقایق بسیاری وجود دارد که درباره او نمی‌دانیم. از این رو، شوق پیدا می‌کنیم تا بیشتر درباره او بدانیم، و این کنجکاوی و عشق به دانستن ما را به گسترش و تعمیق خداشناسی فرا می‌خواند.

در معرفت‌شناسی اسلامی، علم را به دو نوع تقسیم می‌کنند: یکی علم حصولی است که معرفتی مفهومی است و با واسطه صورت‌های ذهنی به دست می‌آید. در مقابل، علم حضوری است که بی‌واسطه و شهودی است و حاصل ارتباط وجودی میان عالم و معلوم است. معرفت به خداوند هم ممکن است حصولی باشد و صرف آشنایی با مفهوم خدا و اثبات عقلانی وجود و صفات او باشد. همین معرفت به نوبه خود می‌تواند از نظر عمق معرفت دارای مراتب بسیاری باشد. ممکن است فردی تنها از راه برهان عقلی وجود خداوند را اثبات کند و فقط یک مفهوم ذهنی از او درک کند ولی شخص می‌تواند در این مسیر گام‌های بیشتری بردارد تا صفات و افعال او را نیز اثبات کند. مراتب عمیق‌تر معرفت نظری شامل معرفت به رابطه خداوند با انسان و زندگی او، رابطه‌اش با کمال انسانی، محبت او به انسان، دستورات او برای رسیدن انسان به کمال و نتیجه اطاعت یا سرپیچی از این دستورات باشد. از آنجا که خداوند کامل‌ترین موجودات است و انسان فطرتاً طالب کمال است، هر مرتبه از معرفت به خداوند، مرتبه‌ای از عشق و محبت

عمیق‌تر نسبت به او را به همراه می‌آورد. این مراتب از جذوبیت نسبت به مدلول مفهوم خدا آغاز می‌شود و به تناسب تشدید و تعمیق معرفت شخص نسبت به خداوند عمیق‌تر و عمیق‌تر می‌شود.

علم حضوری به خداوند نیز با مراتب گوناگون آگاهی رشد می‌کند. این تحول و پیشرفت معرفتی به عواملی چند بستگی دارد که شامل ظرفیت‌های وجودی و معرفتی می‌شود. علم حضوری و بی‌واسطه بسیار قوی‌تر از علم حصولی و مفهومی است و به محبت و جذوبیت شدیدتری هم منجر می‌شود. البته میان علم حضوری و علم حصولی تعامل و ارتباط طرفینی وجود دارد و مراتب مختلف علم حضوری به صورت تلاش‌های گوناگون برای تبیین مفهومی و تئوری‌پردازی درباره آنها در قالب معرفت حصولی منعکس می‌شود. همچنین میان معرفت و محبت نیز تعامل و داد و ستد برقرار است و به همین دلیل، با تحول در مراتب معرفت، مراتب و درجاتی از محبت شکل می‌گیرند. همان‌گونه که مرتبه‌ای از محبت را موجب می‌شود، محبت نیز می‌تواند فرد را تحریک کند تا درصدد کسب معرفتی بیشتر درباره محبوب برآید و هریک در طول مسیر موجب رشد و پیشرفت دیگری می‌شود.

از یک سو، می‌خواهیم درباره خداوند و آنچه از ما می‌خواهد بیشتر بدانیم. می‌توان این نوع عطش برای دانستن را «عشق عقلی» بنامیم. از سوی دیگر، درجات مختلف محبت را می‌توان در آثار ناشی از آن تصویر کرد. به عنوان مثال، شخصی ممکن است به دلیل ادراک حضوری مبهمی که به صورت فطری از خداوند دارد، درجه‌ای از احساس محبت نسبت به او داشته باشد. این احساس فطری و حضوری چه بسا شخص را به انجام عملی وادار نسازد و در حد یک احساس مبهم باقی بماند ولی فردی که معرفت حضوری بالاتر و آگاهانه‌تر، و در

نتیجه، محبت عمیق‌تری نسبت به خداوند دارد، به این احساس بسنده نمی‌کند، بلکه این محبت موجب می‌شود تا او درصدد برآید کاری انجام دهد که مصداق اطاعت و بندگی خداست تا از جوایز او بهره‌مند گردد و از عذاب و تنبیه او برهد. در مرحله‌ای بالاتر، این محبت موجب می‌شود تا شخص زندگی خود را وقف معبود یکتا کند و هر کاری انجام دهد تا او را راضی نماید و تنها رضایت خدا برایش مهم باشد، حتی اگر لازم باشد از همه آنچه برای او مهم و ارزشمند است صرف‌نظر کند. حتی می‌توان مرتبه‌ای فراتر از همه این مراتب در نظر گرفتن که مخصوص اولیای الهی است که خود را در خدا فانی می‌بینند، خواست و عملشان در خواست و عمل خداوند فانی می‌شود، جز آنچه او می‌خواهد دوست ندارند، و جز آنچه مورد رضایت اوست از آنان سر نمی‌زنند. دست خداوند است که از آستین ایشان بیرون می‌آید و وجودشان مجرای عمل الهی می‌شود به گونه‌ای که ایشان نیستند که تیر می‌اندازند، بلکه خداست که تیز می‌اندازد: «و ما رمیت إذر رمیت ولكن الله رمی».

آگاهی از این حقایق، انسان را با معنا و هدف زندگی آشنا می‌سازد؛ به او کمک می‌کند تا بعد معنوی حیات را درک کند و همزمان به آرامش دست یابد: «ألا بذكر الله تطمئن القلوب». این آرامش خاطر نیز دارای درجات و مراتبی است که تابع مراتب معرفت و محبت است. با درک حقیقت هستی و ماهیت واقعی حیات انسانی و ابعاد گوناگون آنها و ایمان به این حقیقت که آفریدگار حکیم طرحی کلان برای آفرینش و تحولات هستی دارد و همه موجودات مطابق نقشه او در حرکتند، آرامش حقیقی و امید واقعی را در انسان به ارمغان می‌آورد. هرچه این معرفت و محبت عمیق‌تر گردد، آثار آنها نیز پایدارتر و واقعی‌تر می‌شوند.

فهرست منابع

- Gerth, H. and C.W. Mills (1958). Introduction: The Man and His Work, in From Max Weber: Essays in Sociology, ED. H.H. Gerth and C. Wright Mills, New York, NY: Oxford University Press, p. 58.
- Nandy, Ashis (1998). The Politics of Secularism and the Recovery of Religious Tolerance,” in Rajeev Bhargava (ed.), Secularism and Its Critics. Delhi, Oxford University Press, pp. 326-27.
- Pratt C.F.V. (1989). The Philosophy of the Social Sciences, London & New York: Routledge.
- Weber, Max (1978). Economy and Society: an Outline of Interpretive Sociology. Translated by Ephraim Fischhoff et al. Berkeley, Los Angeles, & London: University of California Press, vol. 1.

طباطبایی، محمدحسین. (۱۳۵۴). «معنویت تشیع»، در معنویت تشیع و ۲۲ مقاله دیگر، قم: انتشارات تشیع.

مصباح یزدی، محمدتقی. (۱۳۸۷). در جستجوی عرفان اسلامی، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).

مطهری، مرتضی. (۱۳۷۴). امامت و رهبری، تهران، انتشارات صدرا، چاپ شانزدهم.

یادداشت شناسه مؤلف

علی مصباح: دکترای فلسفه دین و دانشیار مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، قم، ایران (نویسنده‌ی مسؤول)

نشانی الکترونیک: a-mesbah@qabas.net

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۹/۶/۲۴

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۸۹/۸/۲۹